روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

شنبه • ۲۲ تیر ۱۳۹۸ • ۱۰ ذی‌القعده ۱۴۴۰ • ۱۳ جولای ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۷۳ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۴۲ • اذان صبح‌فردا ۴:۱۶ • طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

اعترافات مردی که قورباغه شد

پوریا عالمی

● آه سوفیا... دیروز رفتم پیش روان‌کاو و دراز کشیدم و پاهـام را دادم بالا و گذاشـتم روی دسـته کاناپه و هرچـه توم بود ریختـم بیـرون؛ ... خانوم‌دکتر حس می‌کنم قورباغه هسـتم. دکتر پرسید چرا؟ برز بیرون. ریختم بیرون و گفتم: همه‌چی از اینجا شـروع شد که تـوی پانتومیم بهم گفتند با پایین سـتون فقراتم روی زمین بنویسـم قورباغه. نشد. افسرده شدم و رفتم این کلاس‌های کلاهبـرداری از مردم پول‌بگیر و بهشـان بگو پخی نیسـتند، اسـتاد بزرگ گفت هر کسـی باید قورباغـه‌اش را قورت بدهد. بعـد کلاس را گروه‌گروه کرد که تمرین کنیم. به من گفت چون اسـتعداد دارم با خودش هم‌گروه شـوم. برای همیـن بعد از کلاس من شدم قورباغه و استاد قورتم داد. باز هم افسردگی گرفتم. رفتم شـاخ اینستا بشوم، منتها همه ژانگولرها را قبلا زده بودند و شـاخ شـده بودند، فقط مانده بود مـن که جلوی دوربین، توی لایو اینسـتاگرام، قورباغه واقعـی قورت بدهم. خلاصه لایو دادم و قورباغه‌ام را تا آمدم دربیاورم و بخورم فتا به صورت نامحسـوس ریختند و دستگیرم کردند. توی تلویزیون از مادر و پدرم عذرخواهـی کردم و توضیـح دادم که من رئیس باند قورباغه‌خواران هستم که سعی دارد با نفوذ به قابلمه مردم قورباغـه را جایگزین مرغ کند. دوباره افسـرده شـدم و از کشور در رفتم. در خارج به من پیشنهاداتی شد و من همه را پذیرفتم؛ از جمله رفتم توی ماهواره و جنبش قورقور را راه انداختم که متأسـفانه نشـد از جایی بودجه بگیرم و افسرده شدم. سعی کردم مجری شوم که چون تنها استعدادی که داشتم قورقورکردن بود، بهم پیشنهاد شد خودکفا بمانم و در توییتر اعلام استقلال کنم. متأسفانه خیلی ریتوییت نشدم و افسرده شـدم. درخواست دادم با تتلو فیت بدهیم و بغ‌بغو از او، قورقـور از من که تتلو بلاکم کرد و جنبشـم در دم خوابید. در این فاصله مسـیح بهم مسیج داد و گفت تو قهرمانی، چون حجابت را برداشتی که من توضیح دادم مسـیح‌جان من مردم و اسـتثنائا مردها توی این زمینه آزادند جز روی آستین کوتاه که صداوسیما هنوز گویا روی موی دست مردان حساس است و آستین‌کوتاه راه نمی‌دهد. مسـیح بلاکم کرد و افسرده شدم. کمی بعد برگشتم کشور و یامین‌پور مثل یک مرد واقعی به من فرصت داد به‌عنوان کارشـناس بیایم روی خط و چندتا قورقور کنم. در همین فاصله کمپینی در توییتر و اینستاگرام و سـالی‌تاک راه افتاد که من را بشورند و بگذارند کنار، چون مشـکوک شـده بودند که قورقور من از بالا دیکته شـده، چون قورقور غیردیکته‌شده را با غین می‌نویسـند نه با قاف. بعد همه بلاکم کردند و افسرده شدم و توضیح دادم که کیبوردم غین ندارد که فتوره‌چی ثابت کرد از پوپر پرسیدند: «از دریدا پرسیدند قیمه به قاف کنند یا به غیـن؟ گفت: ای برادر، غین و قاف بگذار که قیمه به گوشـت کنند». باز بلاک شـدم و افسرده شدم. الان پیشنهاد دارم بروم تلویزیون بغل این اسـتاد عینکیه بشـینم و داوری کنم که همین که این پیشنهاد را از طرف آن مجریه گرفتم، افسرده شدم. بعد به من از تلویزیون زنگ زدند و گفتند بیا توی سریال گانـدو بازی کن که رفتم و بعد گفتند نقشـم قورباغه است و به‌عنوان جاسـوس باید به‌عنوان یک قورباغه یک آقازاده تا ته بخوردم که باز افسـرده شـدم. حالا خانوم‌دکتر! به نظر شما چی میشم؟ خوب میشم؟ که سـرم را بلند کردم و دیدم دکتره تبدیل به پرستو شده و مـن هم زبانم را درآوردم و دکتره را خوردم. بعد من را بردند کلانتری و چایی ریختند خوردیم و گزارشـگر صداوسـیما گفت: این قورباغه اعتراف کرده که پرستو را خورده. بعد مردم کامنت گذاشتند: ولی قورباغه که پرستو نمی‌خورد؛ پروانه می‌خورد. آن‌وقت تلویزیون در لحظه، یک مستند داخل دید با صدای ناصر طهماسب پخش کرد که یک پرستو داشت رو به دوربین می‌گفت من پروانه‌ام، توی وان خانه صدام می‌زنند پرستو. حالا سوفیا... من کمی احساس افسردگی می‌کنم. به نظرت در انتخابات مجلس کاندیدا شـوم یا یکی سربالا رفت من براش ابوعطا بخوانم و کمپین راه بیندازم؟

آه سـوفیا... غورغور... غورغوووور... قورباغه شدم؛ پروانه‌ام باش.

کارتون خواب

آرستیدز هرناندز

جنگ اقتصادی!

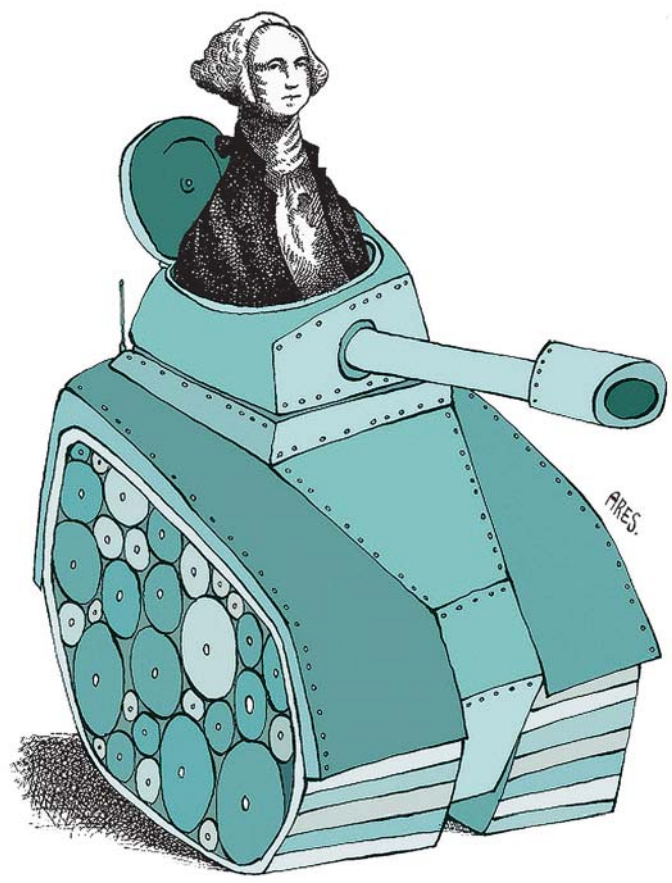

روایت

بنیان‌گذاری یک الگو

پژمان موسوی

در عصر تفتیده تهرانِ بیسـتم تیرماه، هیچ چیز جز تعهد یک سردبیر نمی‌توانسـت مخاطبان یک مجله قدیمـی را گردهـم آورد؛ تعهـدی که یـک مجله به نویسندگان و مخاطبانش دارد؛ تعهدی که گمشده این روزگار اسـت و شاید دلیلی بر بی‌رونقی اوضاع‌واحوال مطبوعـات کاغذی در زمانـه ما. ایـن خیلی طبیعی اسـت که هر مجله‌ای منتشر می‌شود که خریده شود، که خوانده شـود و مهم‌تر از همـه بتواند بر مخاطبان و اوضاع‌واحوال یک کشـور تأثیر بگـذارد. اما این اصلا طبیعی نیسـت که یک مجله هر سـال از مخاطبانش بپرسد که به نظرشان کدام ترجمه بهترین ترجمه سال از نگاه شما بود؟ شـما کدام مطلب تألیفی را بر دیگر مطالب ترجیح دادیـد؟ و مهم‌تر از آن چرا؟ این یعنی شـمای مخاطب همه‌چیز ما هستید؛ این شما هستید که به ما «نقشـه راه» می‌دهید که چه نوع مطالبی را می‌پسندید، کدام مترجمان و مؤلفان را بر دیگران ترجیح می‌دهیـد، طرح چه موضوعاتی برایتان اولویت دارد و چه نوع مطالبی جایش در مجله موردعلاقه‌تان نیست. می‌دانید اینها را که گفتم اصلا چیز ساده‌ای نیست. در بیشتر مجلات سـازوکار این‌گونه است که خود سردبیر یا حداکثر هیئت تحریریه می‌نشـینند و برای هر شماره تصمیم می‌گیرند و اصولا مخاطب را درگیر فرایند تولید محتوا نمی‌کنند. حتی بعد از انتشـار هم نمی‌پرسـند کدام مطلب را پسـندیدید یا نپسندیدید و مهم‌تر از آن چرا؟ اگر هم بکنند، کلیشـه‌ای و پیش‌پاافتاده این کار را می‌کنند. «نگاه نـو» اما به یاد مهتاب میرزایی، دختر فقید سـردبیر آن، از سـال ۸۶ تا امروز که می‌شود ۱۲ سـال، در جایزه‌ای که به نام «جایـزه مهتاب میرزایی» نام‌گذاری شده اسـت، همه‌ساله مخاطبانش را درگیر محتوا می‌کند و بر اسـاس نظراتشان، بهترین‌های سال را انتخاب و در مراسـمی از آنها تقدیر می‌کند. امسال هم در مراسمی که عصر پنجشنبه برگزار شد، مخاطبان «نگاه نو»، جایزه بهترین مطلب ترجمه در سـال ۹۷ را به محمد غفاری، جایزه بهترین مطلب تألیفی در سال ۹۷ را بـه بایزید مردوخی، جایـزه بهترین نقد کتاب در سـال ۹۷ را هم به آرمـان نهچیری اهـدا کردند. تارا الله‌وردی‌آشتیانی جایزه جوان‌ترین همکار «نگاه نو» در سـال ۹۷ را گرفت و از حسن کریم‌زاده هم به پاس ۲۰ سال همکاری داوطلبانه با «نگاه نو» تقدیر شد.

خیلی‌ها آمده بودند؛ عـزت‌الله فولادوند بود، گلی امامی بود، حسـین معصومی‌همدانـی، رضا رضایی، احمد زیدآبادی، هرمز همایون‌پور، نصرالله کسـرائیان، مژده دقیقـی، آبتین گلکار، محمد دهقانی، سـیاوش شهشـهانی، یوسـف ثبوتی، نرگس انتخابـی، روزبه زهرایـی، فرخنده حاجـی‌زاده و خیلی‌های دیگر. یک جای بزرگ هـم خالی بود: محمدعلـی موحد که به دلیل حضور در ترکیه نتوانسـته بود در مراسم مثل هر سال حاضر باشد.

الگویی که «نگاه نو» بنیان نهاده اسـت برای نسل امـروز روزنامه‌نـگاری ایـران باید مثل یک چـراغ راه باشـد؛ اینکه مخاطب را ارج گذاریم، او را درگیر فرایند تولیـد محتوا کنیم و چیزی را منتشـر کنیم که او از ما می‌خواهد: نه در حرف که در عمل. شاید این‌گونه بتوان دوباره بین مخاطب و نشریات مکتوب آشتی ایجاد کرد، به‌ویژه در زمانه‌ای که پلتفرم رسانه‌ها در فضای مجازی بر رابطه دوسویه تولیدکنندگان محتوا و مخاطب بنیان نهاده شده است و ما از قافله جا می‌مانیم اگر این‌گونه نباشـیم. علی میرزایی و علـی میرزایی‌ها را ارج نهیم برای این بنیان‌گذاری و راهشـان را به شـیوه خودمان ادامـه دهیم؛ راهی که بی‌شـک، هم تیـراژ می‌آورد، هم نشـریات را از حالت یک‌سویه به حالت دوسویه و تعاملی بدل خواهد کرد.

عکس: سارا کبریایی

یادداشت

گاندو: گام دوم

عبدالله ناصری

در خـرداد سـال ۹۲ و در کارزار انتخابـات ریاست‌جمهوری که رقیب معتقد بود تحت هر شـرایطی پیروز میدان اسـت و مدیریت اجرائی هشت‌ساله گذشته را دنبال خواهد کرد، ناگهان در برابـر تدبیـر و تاکتیـک جبهـه اصلاحات با شکستی پیش‌بینی‌نشـدنی روبه‌رو شد. پیروزی دکتر روحانی بر رقبـا، نقطه امیدی بود که پس از هشـت سـال می‌توان امیدوار بود مشکلات بین‌المللی و متعاقب آن مشـکلات معیشتی و اقتصادی مردم را حل کرد.

نقطه آغـاز، پیگیری پرونده هسـته‌ای و در نهایت امضای معاهـده برجام بود. فارغ از این نـکات که دولت در سیاسـت‌گذاری تبلیغاتی و اطلاع‌رسـانی خود در چارچـوب برجام چقدر موفـق بـود، نکته مهم ایـن بود کـه برجام با نظر یکپارچه حاکمیت امضا شـد و درواقع یک معاهده مورد اتفاق تمام ارکان حاکمیت بود.

از همـان زمـان کـه برجـام امضا شـد، با محوریت و درایت شـخص دکتـر محمدجواد ظریـف به‌عنوان کنشـگری کارآزموده در روابط بین‌الملل، مخالفت کسـانی کـه تحریم‌ها را بر این مملکت تحمیل کردند، آغاز شـد. مخالفت در ایـن محورهـا بـود: ۱- برجام دسـتاوردی نداشـته و ۲- طرف برنده و سودبرده از برجام، طرف‌های خارجی و مقابل ایران هستند.

درصورتی‌کـه تا زمان خروج دولت آمریکا از این معاهده، ما شـاهد دسـتاوردهای متعددی بودیم و این بزرگ‌ترین دسـتاورد دولت روحانی در نخستین گام بود.

درباره گام نخسـت مخالفـان دولت، یعنی همان مخالفت با برجام، نکات و مطالب زیادی در این سـال‌ها گفته شده اسـت؛ اما هم‌زمان با این مسـیر، گام دیگری نیز برای مقابله با دولت برداشته شد و آن طرح مسئله نفوذ و جاسوسی در دستگاه‌های اجرائی دولت بود.

مخالفان دولت با بهره‌برداری از رسانه ملی و رسـانه‌های قدرتمندی که در اختیار داشـتند، قریب به سـه سال روی تئوری نفوذ کار کردند و در نهایت، علاوه بر برنامه‌ها و مستندات دیگری که در شـبکه‌های مختلف به‌خصوص در شبکه افق، سـاخته و نمایش داده می‌شـد، تازه‌ترین تلاش‌ها در گام دوم سـریال پرهزینـه «گاندو» بود. باید پذیرفت این سریال جدید نقطه عطفی در تدوین گام دوم مخالفان دولت بود. سـریالی که بـا وجود هزینه‌های سـنگین آن، ابتر ماند و تکه‌های بریده به‌هم‌وصل‌شـده‌ای که سؤالات زیادی را در اذهان باقی گذاشت. به نظر می‌رسد این سـریال در زمان کوتاهی تهیه و تولید شـده اسـت و تنها یک هدف را تعیین و دنبال می‌کند. به نظر نگارنده، این هدف پایین‌کشیدن و تخریب کامـل شـخصیت پرتـلاش وزیر امـور خارجه -دکتر ظریف- است.

فـارغ از انتقاداتی که در بخش‌های مدیریتی دسـتگاه دیپلماسـی درخـور توجـه اسـت و اینکـه دکتر ظریف و شـخص حسـن روحانی می‌توانسـتند در کنار برجـام تکالیف دیگر خود را محـض تمرکـز و وحـدت تصمیم‌گیـری در حوزه دیپلماسـی به سرانجامی برسـانند، باید گفـت و پذیرفت که هرچنـد تلاش‌های وافری شـد، بااین‌حال نتیجه نـداد. اما امـروز جریان دلواپسـان و مخالفـان دولـت همچنـان کـه دسـتگاه مهم دیگری ماننـد وزارت نفت و وزیر موفـق آن را به بـاد انتقاد گرفته‌اند تـا بتوانند حوزه پرسـرمایه نفت را مانند گذشته نه‌چندان دور به دست بگیرند.

گام دوم بـه نظر خیلی سـریع‌تر از گام اول مخالفان افشـا شـد. اینکه کارگردان این سریال ادعـا کرد ای‌کاش هیچ بخشـی از این سـریال حذف نمی‌شـد و تمام آن به نمایش گذاشـته می‌شـد، حاکی از ایـن نکته‌ای اسـت که تمام هم‌وغم سـرمایه‌گذار و مدیریت پشـت صحنه ایـن سـریال این بود کـه در ماه‌هـای اخیر که شـاهد مجادله داخلی در حوزه برجام هستیم، با طرح مسـئله نفوذ و جاسوسـی، بقای برجام را نیـز از طرف ایـران کاملا منتفـی بدانند. امر جاسوسـی و نفوذ از سـوی دولت‌ها در درون کشورها و دولت‌های دیگر، امری طبیعی است؛ اما درباره سـریال «گاندو» می‌توان این سـؤال جدی را پرسـید که جاسـوس مدنظـر که چند سال قبل از دستگیری در ایران بوده و رفت‌وآمد داشته است، به کدام دلیل عقلانی در یک زمان مشـخص دسـتگیر و روز امضای برجـام آزاد می‌شـود. البته تردید نباید کرد روندی که آزادی جیسـون رضاییان طی کرد، از نظـر منافع ملی امری خردمندانه بود. سـؤال دیگر این است که آیا مدیـران یا عوامل اصلی گانـدو حاضرند در ارتباط با مواردی مشـابه، سریالی هرچند کوتاه یا یک مستند بسازند؟

در پایـان باید گفت بدون تردید و در شـرایط حسـاس امروز، مخالفان دولت گام‌های دیگری بـرای برخورد بـا دولت خواهند برداشـت؛ اما بعیـد به نظر می‌رسـد افکار عمومـی جامعه، دولت را بیش از آنچه خود در چارچوب وظایف و اختیاراتش کوتاهی کرده است، مقصر بدانند.

اتفاق

عباس عبدی: ما محکومیم به امیدواری

عصر پنجشـنبه بیستم تیر به دعوت انجمن صنفی روزنامه‌نگاران استان تهران، چهره‌هایی همچون ماشاالله شـمس‌الواعظین، جواد مجابی، عباس عبـدی، بهروز بهزادی، شاهرخ تویسرکانی، هوشـنگ گلمکانی و... به همراه جمعی از روزنامه‌نگاران در خانه هنرمندان گردهم آمدند تا به تماشای فیلم «میدان جوانان سابق» بنشینند. پس از نمایش، این فیلم به فیروز کوران، روزنامه‌نگار تازه درگذشته، تقدیم شد و هوشنگ گلمکانی درباره او گفت: «گوران یک روزنامه‌نگار واقعی بود و همیشـه به آینده امیدوار. من با الهام از روحیات او شـعار «ما محکومیم به موفق‌بودن» را سـاختم. ولی او نیـز مثل خیلی‌های دیگر در این سـال‌ها باطل شـد و این مایه تأسف است». عباس عبـدی، رئیس انجمـن صنفـی روزنامه‌نگاران تهـران، نیز در سـخنانی که پس از نمایـش فیلم بیان شـد، از نکته مهمی گفت. او گفت: «همیشه نگاهم به آینده است ما نمی‌توانیم با گذشته کلنجار برویم، گذشته تمام شده اسـت. هر چند فیلم ناگزیر بود که به گذشته بپردازد. اما درباره جملـه محکومیم به موفقیت، اتفاقا معتقدم و بر این باورم ما روزنامه‌نگاران محکوم به امید هستیم. روزنامه‌نگاری که امید نداشته باشد، بهتر است وارد این عرصه نشـود. وظیفه روزنامه‌نگار بازکردن راه آزادی اسـت. روزنامه‌نگار نباید منتظر بماند تا کسـی برایش آزادی به وجود بیاورد. کسان دیگری هم کمک می‌کنند اما واقعیت این اسـت، روزنامه‌نگاران هستند که بخش عمده راه‌سازی برای آزادی را بر عهده دارند. روزنامه‌نگاران اگر وظیفه‌ای داشته باشند، این است که امید داشته باشند و نگاهشان به آینده باشد. من و همه ما می‌دانیم وضع مطبوعات خوب نیست، اما معتقدم روزنامه‌نـگاری کماکان می‌تواند نقش بسـیار مؤثری برای بهبود شـرایط جامعه داشـته باشـد. لازمه‌اش این اسـت به خودمان، حرفه‌مان و آینده امید داشـته باشیم». پیش از نمایش این فیلم مینا اکبری، کارگردان این مستند، گفت: «ما تا به حال ۶۳ نمایش داشته‌ایم و در همه دفعاتی که هنگام نمایش فیلم حضور داشتم، منتظر کسی بودم که اولین سـردبیر من در مطبوعات ایران بود و البته همیشه سردبیر من و امثال من خواهد ماند حتی اگر به بیابانی در دل کویر تبعید شـده باشد. خوشـحالم که امشـب ماشاالله شـمس‌الواعظین با ماسـت و مایه خوشوقتی است که هنوز دور هم جمع می‌شویم و این قبیله همچنان از هم نپاشیده است».

خاطرات استانبول-۱

ایراندوزو

حسین بکایی

در این چندده‌سـال پشت‌سر، کشـور ترکیه و شهر اسـتانبول در زندگی ایرانیان نقشـی متفـاوت از پیش و ویژه پیدا کرد. این‌بار این کشـور و این شـهر به‌عنوان مقصد ارزان و آسان توریست‌های ایرانی مانده در پشت دروازه‌های سـنگین سـفارت‌های دژآساشـده اروپایی در تهران، دانشجویان پشـت کنکورمانده، پناه‌جویان و دست‌آخر مقصد آسان مهاجران به‌تنگ‌آمده ایرانی شد.

ایراندوزو نامی ایرانی سـاخته شـده بـرای یکی از مناطق شـهر اسـتانبول به نام بیلیک دوزو اسـت که اکرم ایمام‌اوغلو، شـهردار جنجالی و جدید اسـتانبول، از صندلی شهرداری آن برخاسـت و در یک انتخابات پرسـروصدا بر کرسـی شـهرداری ابرشـهر استانبول نشست. تعداد ایرانیانی که در مناطق مختلف استانبول و ترکیـه زندگی می‌کنند، مشـخص نیسـت، اما طبق آمار اعلام‌شـده در خبرگزاری آناتولی تا سـال پیش در ایراندوزو بیش از ۱۰ هزار ایرانی ساکن شده بودند و البته امروز بسیار بیشتر شده است. البته همه مسافران ایرانی تا اسـتانبول نمی‌آیند. طبق گزارش خبرگزاری آناتولی، در ماه مارس یا همان عید نوروز بیش از ۵۰ هزار ایرانی از شـهر وان دیدن کردند. همچنین طبـق گزارش این خبرگزاری، ایرانیان در اسـتقبال از پـروژه‌ای در منطقه آب‌های گرم معدنی در یالووآ در نزدیکی اسـتانبول از دیگر ملیت‌ها حتی عرب‌ها پیشی گرفته‌اند.

ایرانیانـی که امروز در ترکیه هسـتند، به چند گروه بزرگ تقسـیم می‌شـوند. پناه‌جویان صاحـب پرونده در سـازمان ملـل، سـرمایه‌گذاران و خانه‌خریده‌هایی کـه به حرف‌هـای سیاسـت‌مداران اعتمـاد کرده‌اند، کارت‌آبی‌دارانـی که با مجـوز کار می‌کننـد و ماهانه حق بیمه برایشـان پرداخت می‌شـود، دانشـجویان و دانش‌آموزانی که در دانشـگاه‌های دولتی و خصوصی در رشـته‌های مختلـف تحصیـل می‌کننـد و ویزای تحصیلی دارند و خانواده‌هایشان که به‌عنوان همراهان آنان اجازه اقامت گرفته‌انـد و دارندگان کارت صورتی، پنبه‌کارت که ویزای توریسـتی حداکثر یک‌سـاله دارند و امیدوارنـد که دولـت ترکیه در سـال‌های آینده هم همچنان به صدور این کارت‌ها ادامه دهد.

امروز بـا یک تخمین سرانگشـتی نزدیـک به یک میلیون ایرانی در ترکیـه زندگی می‌کنند. این جمعیت بزرگ در همه شهرهای ترکیه، به‌ویژه شهرهای منطقه مرمره و اگه آناتولی شرقی پخش شده‌اند.

ایرانیان ساکن ترکیه تشـکل و سازمانی ندارند و در بهترین شـکل در گروه‌های کوچک تلگرامی که اغلب برای کسب درآمد راه‌اندازی شده است، عضویت دارند.

بر اسـاس اعلام رسمی به‌خاطر شـرایط تحریمی، مدرسـه قدیمی ایران در اسـتانبول حال خوبی ندارد. البته کـودکان و نوجوانان ایرانی در مدارس خصوصی و دولتـی پذیرش و با کمی تلاش بـرای یادگرفتن زبان ترکی استانبولی به شـاگردان ممتاز این مدارس تبدیل می‌شوند. اما در ایراندوزو شـرایط ویژه‌ای حاکم است. در این منطقه مغازه‌هایی که روی شیشه‌شـان به زبان فارسی اسم‌ورسـم و محصول و کالا نوشته شده باشد، فراوان‌اند و نیز مطب‌های دکترهـای ایرانی که با زبان فارسی تابلوهای کوچک و بزرگ نصب کرده‌اند.

سـنگک و بربـری و لواش هـم در ایرانـدوزو پیدا می‌شـود و آشـپزخانه‌های ایرانی که قیمه و قورمه و کباب نگینی با سـرویس مجانی توزیع می‌کنند و البته سوپرمارکت‌هایی که گونی‌های برنج گلستان و باسماتی و خامـه صورتی پگاه و کشـک و رب یک‌ویک در آنها فروخته می‌شود. و نکته جالب اینکه ایرندوزو اصلا در منطقه بیلیک دوزو نیسـت، بلکه در همسایگی بیلیک دوزو به نام اسن یورت به معنای سرزمین بادخیز است.

زیر آسمان

یک بنای قدیمی در زیر خزر

چمدان: دانشـمندان بقایای یک بنای عجیب را در غرب دریای خزر کشف کردند که احتمال می‌دهند یکی از کهن‌ترین کلیسـاهای جهان باشـد. این بنا که به وسـیله فناوری پیشـرفته پرتونگاری در زیر زمین کشف شـده، در شهر قدیمی دربند روسیه در نزدیکـی مرز جمهوری آذربایجان و بر کرانه دریای خزر واقع شده اسـت. باستان‌شناسان که این بنا را پیش از این می‌شـناختند، در ابتـدا متوجه کاربری دقیق آن نشـده بودند، اما امـروز دریافته‌اند که با یک عبادتگاه مسـیحی سـروکار دارنـد. البته آنها همچنان دو فرضیه دیگـر را نیز درباره کاربری این سـاختمان مدنظـر دارند: یکی آب‌انبـار و دیگری آتشـکده زرتشـتیان. این بنا که در حدود سال ۳۰۰ میلادی ساخته شـده، در شمال‌غربی بنای دیگری به نام «نارین‌قلعه» مربوط به سـده‌های میانه، در حالی کشـف شد که تقریبا به‌کلی زیر خاک مدفون شده بود.